

## معیارهای اخلاقی بهائی در لوح رؤوس

ناصر نبیلی

درباره اخلاق و معنا و مفهوم این کلمه سخن بسیار گفته شده، اما بدون آنکه بخواهیم وارد تعاریف پیچیده و مفصل آن بشویم بطور خلاصه و ساده میتوان گفت که کلمه اخلاق جمع «خُلُق» و خُلُق کیفیت نفسانی است که ملکه ذهن انسان گشته و درونی شده و خود بخود و بدون تفکر و اندیشه از انسان سر میزند (هرچند که خود حاصل تفکر و تامل قبلی انسان باشد) و این خلق است که به افکار و گفتار و رفتار ما جهت میدهد و معنا میبخشد.

از طرف دیگر میتوان گفت که «اخلاق» مجموعه معیارها و قواعد و اصولی است برای کنشهای فکری و گفتاری و رفتاری انسان و این معیارها یا تنها «پیامدگرا و نتیجه‌گرا» و یا «وظیفه‌گرا» و یا آنکه مبتنی بر «عشق» هستند، ضمن اینکه در این دو گرایش اخیر نتیجه هم ملحوظ نظر است. گرایش اول را میتوان در دیدگاه‌های پراگماتیستی و دومی را در انجام تکالیف دینی و شرعی و سومی را در مراتب عالی عرفان عملی و مدارج متعالی اخلاق دینی مشاهده نمود.

در ارتباط با این دو تعریف و پیوند آنها با یکدیگر میتوان بیان نمود که در نهایت این معیارها و ارزشها و ملاکهای اخلاقی هستند که باید تبدیل به خلق و خوی آدمی گردند و درونی گشته و ملکه ذهن انسان شوند.

بیان این تعاریف درباره اخلاق و بخصوص درونی شدن آن از این لحاظ قابل توجه است و اهمیت دارد که درونی شدن اصول و معیارهای اخلاقی مستلزم «معرفت به اخلاق» است و بدون این معرفت، یعنی پی بردن به ماهیت و چیستی این اصول، درونی شدن نمیتواند تحقق یابد و در اینجا نکته قابل ذکر اینست که معرفت درباره اخلاق و بحث درباره آن محور اصلی مطالب این مقاله است، مطالبی که در پی خواهند آمد.

اخلاق در طول تاریخ بشر از جمله مهمترین مباحثی است که در حوزه‌های مختلف اندیشه از جمله فلسفه (در بخشی از حکمت عملی) و عرفان (در عرفان عملی) و در حوزه دین مورد توجه عمیق و دقیق اندیشمندان بوده است. بخصوص در فلسفه و حکمت سعی شده است برای هر یک از این اصول اخلاقی و اقسام آن تعاریف دقیقی بیان گردند و بحث‌های ماهوی بسیاری درباره این اصول و فضیلت‌های اخلاقی شده است که پرداختن به آنها موضوع این مقاله نیست و تنها به بیان مختصری در این باره بسنده می‌گردد که گواه اهمیتی است که از دیرباز اندیشمندان برای معرفت در زمینه اخلاق قائل بوده اند.

در مطلبی پیرامون مبحث «تعریف» در منطق، چنین خواندم که یکی از جهات اهمیت این مبحث در منطق آن بوده است که فلاسفه و حکمای یونان باستان میخواستند درباره معیارها و صفات اخلاقی تعاریف دقیقی داشته باشند تا بتوانند آنها را از هم بازشناسند و تمیز دهند. مثلاً ایشان میگفتند که «حسد» صفت مذمومی است و «غیبه» صفتی ممدوح است و ما برای اینکه این دو را از هم تمیز دهیم نیاز به تعاریف دقیق درباره آنها داریم. و باید گفت که در طول تاریخ فلسفه اخلاق، ما شاهد بحث‌های ماهوی بسیاری درباره صفات اخلاقی و تعاریف مربوط به آنها بوده و هستیم.

طرح این مطلب در مقدمه این مقاله در پیوند با توضیحات در باره مطالب مندرج در لوح مبارکی است که در ادامه آن مورد تحقیق قرار خواهد گرفت و تکیه بر این مطالب که مضامین این لوح مبتنی بر «تعریف» صفات و معیارهای اخلاقی هستند.

اما درباره عبارت «معیارهای اخلاق بهائی» که در عنوان این مقاله آمده است شایان توضیح و بیان است که مقصود از این معیارها، کلیه اصول و قواعد اخلاقی است که در آثار پرشمار در این امر مبارک آمده است که البته در این مقاله تنها یکی از این آثار مبارکه مورد بررسی قرار میگیرد و اینکه چه عناصر اخلاقی از پیشینیان در این آثار بطراز قبول مزین شده اند و کدامیک تعدیل گشته اند و کدامین آنها مردود تلقی گردیده اند و همچنین اینکه بدایع اصول اخلاقی در دیانت بهائی کدامند و در سیر تکامل ادیان، اخلاق به چه درجه از تکامل در امر مبارک رسیده است و خلاصه اینکه آیا ما اخلاق خاصی تحت عنوان «اخلاق بهائی» داریم یا خیر، نیاز به تحقیقات عمیق و مخصوصاً مطالعات دقیق تطبیقی دارد که از ظرفیت و حوصله این مقاله خارج است و موضوعی مستقل میباشد. اما در اینجا بطور مختصر میتوان بیان نمود که در سیر تکامل فکری بشر در طول تاریخ حیات خود بی تردید تجلی رو به کمال و درخشنده‌تر اخلاق میتواند مورد توجه و مطالعه عمیق باشد و در این سیر تکامل به دیانت بهائی میرسیم که به اعتقاد اهل بهاء نه تنها یکی از مراحل مهم تکامل ادیان الهی بلکه نقطه عطف این سیر تکاملی است. در عصری که بشر از دوران طفولیت خود گذر کرده و مراحل نوجوانی خود را به پایان میبرد و روز به روز به مرحله بلوغ خود نزدیک میشود طبیعتاً باید شاهد بلوغ اخلاقی عالم بشری هم باشیم و هرچند که این روزها در عالم واقع ناظر انحطاط و تدنی اخلاقی هستیم اما اعتقاد به این حقیقت که دیانت بهائی «دریاق اعظم» و پادزر ناخوشی‌های بشر از جمله بیماری‌ها و آلام اخلاقی عصر حاضر است ما را بر آن میدارد که توجهی خاص به مسأله اخلاق و معیارها و ارزشهای اخلاقی در دیانت بهائی بنمائیم. از طرفی خود متعلق به اخلاق بهائی در بالاترین مدارج آن شویم و بدنبال آن در پی نجات عالم انسانی از ورطه‌ها و مهالک بیماریها و آلام اخلاقی باشیم. اهمیت اخلاق در امر مبارک تا آنجا است که حق در این باره میفرماید "از برای هر امری ناصری لازم و جنود منصوره در این ظهور اعمال و اخلاق پسندیده است و قائد و سردار این جنود تقوی الله بوده. اوست دارای کل و حاکم بر کل" (لوح شیخ). بنا به این بیان مبارک، اخلاق در امر بهائی ناصر و معین این امر است، اما تحت امر و فرمان تقوی که دارای کل و حاکم بر کل است باید به این نصرت و یاری قیام نماید. حضرت بهاءالله در کتاب عهدی نیز تقوی را سردار

اعظم و جنود آن را اخلاق نام نهاده اند. بنا بر این اخلاق بهائی منشئی الهی دارد، چرا که تحت فرمان تقوی است و از آنجا که بالاترین درجه تقوی خشیه الله است لذا چنین اخلاقی مبتنی بر عشق الهی بوده و زیر لوای آن تحقق میابد.

درباره اهمیت اخلاق و نقش «منحصر بفرد» آن در نصرت امر مبارک و تحقق رسالتی که این امر الهی در جهت نجات عالم بشریت دارد بی مناسبت نیست که در اینجا به بیان حضرت شوقی ربانی استناد گردد، آنجا که میفرمایند "عالم انسانی با تحمل مصائب و ابتلانات با کمال سرعت بسوی سرنوشت خویش پیش میرود. اگر ما سهل انگاری کنیم و به وظیفه خود عمل ننماییم شکی نیست که از دیگران خواسته خواهد شد به فریادهای متضرعانه این دنیای مصیبت زده کمک و توجه نمایند. نه با اکثریت نفرات و نه با اراده اصول و مبادی جدید و گرانقدر و نه از طریق یک جهاد تبلیغی هر قدر عالمگیر و جامع الاطراف و نه حتی با تمسک شدید و ظهور شوق و ذوق و شدت ایمان نمیتوانیم امیدوار باشیم که قادر خواهیم بود ادعای فخیم ظهور امر بهائی را در نظر مردمانی چنین شکاک و متعصب در عصری چنین مظلوم بثبوت برسانیم. «فقط و فقط» یک موضوع میتواند «بلاتردید» و «بتنهائی» مظفریت بی چون و چرای این امر مقدس را تأمین نماید و آن اینست که ببینیم حیات عادی و وضع صفات و سجایای خصوصی ما تا چه درجه لمعان اصول جاودانی شریعت حضرت بهاءالله را در جلوه‌های گوناگون آن منعکس میسازد." (جزوه «حیات بهائی»، ص ۴)

در اینجا با توجه به مطلبی که از قبل آمد باید گفت که تحقق یافتن اخلاق در اعمال ما بشکلی حقیقی و راستین مستلزم درونی شدن و ملکه ذهن گشتن آنست و لازمه این درونی شدن، معرفت حقیقی به اخلاق و اصول آنست. حضرت بهاءالله در بیانی در پیوند با رابطه معرفت و اخلاق چنین میفرمایند "انسان حقیقی بمثابة آسمان لدی الرحمن مشهود. شمس و قمر، سمع و بصر و انجم او اخلاق منیره مضینه" (کتاب عهدی)

در این بیان مبارک جمال انبهی در مقایسه ای میان عالم صغیر «انسان» و عالم کبیر «جهان نامتناهی» انسان را به آسمان تشبیه فرموده اند که در این آسمان خورشید عبارت از «سمع» است و ماه عبارت از «بصر» و میدانیم که سمع و بصر نماد و نشانه آگاهی و معرفت هستند. اما در این «آسمان انسان»، ستارگانی نورانی میدرخشند که بمنزله اخلاق در وجود انسان هستند و اگر به این مثال و وجه تشبیه آن درست دقت کنیم در میابیم که این ستارگان نورانیت خود را از ماه و خورشید، یعنی سمع و بصر، و یا به عبارت نهائی از معرفت اخذ مینمایند و در واقع «اخلاق» در پرتو «معرفت» منور میگردد و بواسطه این نورانی شدن است که میتواند هدایت بخش باشد و راه راست را بنماید.

اما معرفت به اخلاق مستلزم شناخت «ماهیت و چیستی» معیارها و اصول و صفات اخلاقی است. اینکه خوبی خوب است یک بحث است، و اینکه خوبی چیست و چرا خوب است بحثی ماهوی است در باره اخلاق. همچنین اینکه صداقت و محبت و عدالت و عزت نفس و احسان و همت و ... صفات نیکویی هستند یک میحث است، اما اینکه ماهیت و چیستی هر یک از این فضائل اخلاقی چه هستند و در نهایت تعریف هر یک از آنها چیست مبحث مهمی در اخلاق است و در اینجا است که ما در مسیر درک چیستی، نهایتاً

با تعاریفی مواجه میشویم که درباره این اصول و معیارها و صفات و سجایا و فضائل اخلاقی بیان گردیده.

در میان بسیاری از آثار بهائی میتوان مطالبی را درباره مفاهیم اساسی حیات و معیارها و ارزشهای اخلاقی یافت و بعضی از این آثار مبارکه به صورت ویژه و مخصوصی به این مطالب پرداخته اند و از این میان میتوان لوح مبارکی را نام برد که در عنوان این مقاله ذکر گردیده است، یعنی لوح مبارک رئوس که میتوان گفت مضامین آن بیشتر در جهت بیان چپستی مفاهیم اخلاقی و بحث ماهوی درباره آنها است و از این لحاظ این اثر مبارک موقعیت ویژه ای در میان دیگر آثار مبارکه دارد.

### کلیاتی درباره لوح مبارک رئوس و معیارهای اخلاقی مندرج در آن

همچنان که در عنوان این قسمت از مقاله ذکر شده مطالبی که در ادامه این مقاله بیان میگردند بعضی از کلیاتی هستند درباره این لوح مبارک. بی تردید این اثر عظیم دارای ابعاد بیشماری است که نگارنده در حد توان خود تنها به معدودی از آنها توجه نموده است و انشاءالله در سالهای آتی علمای بهائی و اهل فن این ابعاد و جلوه‌های بیشمار را بسیار بیشتر روشن خواهند نمود و آثار ارزشمندی در این باره منتشر خواهند کرد.

از موضوع کلیات که بگذریم هر یک از قسمتها و فرازهای بیست و دو گانه این لوح مبارک دربردارنده مفاهیم بسیار عمیقی هستند که درک این مفاهیم مستلزم بحث‌های مفصل و نگارش کتب متعدد درباره آنها است و در این مقاله، در قالب بیان کلیات، تنها به مناسبت‌هایی به بعضی از این فرازها اشارات مختصری شده است. توضیحات درباره هر یک از این قسمتها ولو به صورت مختصر و به نحو اشاره مستلزم نوشتن رساله ای مجزا میباشد و شاید این نگارنده در آینده جسارت آن را بیابد که در این باره مقاله ای بنگارد و به این نوشته حاضر الحاق نماید. در یک نگاه کلی به این اثر مبارک و در وصف کلی آن میتوان گفت که هرچند اثری مشهور است و "ظاهر" بعضی از فرازهای آن را در یاد و بر زبان داریم، اما در اعماق خود اسرار بیشمار پنهانی دارد و به این مناسبت است که پنهان است و "باطن" و البته این دو صفت کلی را از نازل کننده و آفریننده خود یعنی مظهر ظهور اخذ نموده است که هم ظاهر است و هم باطن.

این لوح مبارک که در این مقاله مورد بررسی قرار میگیرد تحت نامهای مختلفی از جمله «اصل کل خیر» که مطلع آن است و یا لوح «اصول» که فرازهایی از آن تحت این عنوان نامیده شده اند و یا همان لوح «رئوس» که عنوان دیگری برای برخی از فرازهای آن است و یا «کلمات حکمت» که جمال قدم در پایان این لوح مضامین آن را تماماً تحت این عنوان نام برده اند، موسوم و مشهور است. این لوح مبارک بنا به استدعای جناب مالمیری و باعزاز جناب محمد علاقه‌بند یزدی نازل شده است (آهنگ بدیع، ویژه پنجاهمین سال صعود حضرت عبدالبهاء، ص ۲۹۷).

گویا تقاضای جناب محمد علاقه‌بند یزدی آن بوده است که جمال اقدس ابهی لوحی در رابطه با مضامین مندرج در کلمات مکنونه نازل فرمایند. لذا میتوان مطالب مندرج در این لوح را بنحوی در ارتباط با مطالب مندرج در آن اثر عظیم دانست.

اما در ارتباط بین این دواثر، یادآوری این مطلب بی‌مناسبت نیست که در کلمات مکتونه حق اراده فرموده که درباره مفاهیم اساسی حیات انسان و موازین اخلاقی با زبان عرفاء سخن بگوید. لذا در بسیاری از موارد مطالب در قالب اصطلاحات عرفانی و رمز و رازهای پنهانی آن بیان شده‌اند و بنظر نگارنده مخاطب این اثر مبارک وسیله و واسطه ای بوده است برای تحقق اراده الهی جهت بیان مسائل اخلاقی درحوزه تفکر عرفانی به زبان اهل عرفان.

اما همچنان که از قبل ذکر شد مطالب و مضامین لوح مبارکی که قرار است بررسی آنها در این مقاله انجام پذیرد تحت عنوان کلمات «حکمت» بیان شده‌اند. اما بنظر نگارنده، نه تنها این عنوان بلکه توجهی به نحوه بیان مطالب در این لوح، گویای آنست که این مطالب بیشتر در حوزه فلسفه و حکمت و تحت سیاق و صورت آن بیان گردیده‌اند، هرچند که درون مایه ای عرفانی داشته باشند، و در اینجا هم بنظر میرسد که حق اراده فرموده است مطالب و مواضع اخلاقی را بنا به سبک و سیاق حکماء بیان فرماید و با زبان ایشان سخن گوید.

این بحث درباره اخلاق درحوزه عرفان و درعرصه فلسفه و حکمت که در مقدمه این مقاله هم به آن اشاره شد خود بخود ما را به بحث دیگری میکشاند و آن هم پایگاه‌های اخلاق در درون و نهاد انسان است، که یکی از این پایگاه‌ها عقل و دیگری اصطلاحاً قلب و یاد رک شهودی است.

حضرت عبدالباها در یکی از بیانات خویش پای عقل را به عرصه اخلاق میکشاند و در این باره چنین میفرماید: "... اما الهیون بر آنند که حسن و قبح اشیاء معقول است و مشروع بناء علیه ممنوعیت قتل و سرقت و خیانت و کذب و نفاق و ظلم «معقول» است. هر عقلی این را درک میکند که قتل، سرقت، خیانت، کذب، نفاق و ظلم کل قبیح و مذموم است..." و در ادامه همین بیان میفرماید: زیرا انتقام عقلاً نیز مذموم است (مفوضات، مبحث در ذکر عدل و رحمت حق). بدین ترتیب ایشان صراحتاً تأکید میفرمایند که انسان به حکم اینکه دارای عقل است مسئول است و موظف است که بر اساس موازین اخلاق عمل نماید و بدیهی است که از آنجا که عقلاً مسئول است بنابر این باید شناختی عقلانی هم از موازین و معیارهای اخلاقی داشته باشد. و میتوان گفت که این شناخت عقلانی بیشتر درحوزه فلسفه و در عرصه حکمت حاصل میشود و در اینجا هم از معانی متعدد «حکمت» آنچه که بیشتر مربوط به معرفت میباشد مد نظر است.

درباره تعریف «حکمت» چه بهتر است که از تعریفی که در خود این لوح بیان شده است سخن آغاز شود، آنجا که میفرماید: "اصل الحکمه هی الخشیه عن الله عز ذکره و المخافه من سطوته و سیاطه و الوجل من مظاهر عدله و قضائه."

بر مبنای این بیان مبارک اصل حکمت «تقوی» است، یعنی حکمت بر تقوی بنا گذاشته شده است و مراتب تقوی در این بیان مبارک عبارتند از «خشیت»، «خوف» و «وجل» که خشیت را ترس از دست دادن حب الهی و خوف را ترس در برابر جبروت خداوند و سطوت او و وجل را ترس از مجازات توسط مظاهر عدل و قضای الهی دانسته‌اند. بدون آنکه بخواهیم در این مقدمه به بررسی جزئی هر یک از این مفاهیم بپردازیم میتوانیم

بگوئیم حکمت معرفتی است که بر مبنای معرفت خداوند و تقوی الله بنا و پایه‌گذاری شده است. مخصوصاً آیه شریفه قرآن که میفرماید "اتقوا الله يعلمکم الله" (سوره ۲، آیه ۲۸۲) مؤید همین مطلب می‌باشد، چرا که در اینجا خدا میفرماید تقوای الهی را داشته باشید، خداوند شما را آگاه میکند یا به شما علم می‌آموزد. حضرت عبدالبهاء هم در بیان مشهوری در این باره میفرماید که "سعادت در علم است و علم در تقوی و ...". بر مبنای این بیان مبارک نیز علم و معرفت بر تقوی بنیان نهاده شده است که با توجه به بیان مبارک در لوح رئوس این علم و معرفت یکی از مفاهیم اصلی همان حکمت می‌باشد. در بیانی دیگر در تعریف حکمت از دیدگاه معرفتی حضرت عبدالبهاء میفرماید "... و حکمت عبارت از ادراک حقایق اشیاء است علی ما هی علیه، یعنی بر آنچه که او بر آنست به قدر استطاعت قوه بشریه است ...". (مفاوضات، ص ۱۵۶)

این بیان حضرت عبدالبهاء درباره حکمت را از منظر معرفت‌شناسی چون در کنار بیانات آن حضرت درباره حکماء و تقسیم‌بندی آنها در لوح دکتر فورال و همچنین بیانات حضرت بهاء‌الله در لوح حکمت را درباره حکمای الهی بیاد آریم میتوانیم به منشاء الهی حکمت پی ببریم و همچنین میتوانیم بخاطر آوریم که «حکیم» از اسماء الهی است و حکمت نشان از معرفت و آگاهی و علمی دارد که دارای منشاء الهی است و حکمت ضمن اینکه در اثبات قضایا بیشتر در طریق عقل ره میسپرد اما عقلی را در نظر دارد که خادم قلب و متوجه به خدا است و بدین معنا میتوان آن را خویشاوند نزدیک عرفان نامید، کما اینکه بعضی از حکماء را میتوان از جمله عرفاء محسوب داشت و بلعکس.

میدانیم که درباره رابطه منطق با فلسفه گفته اند که منطق مفتاح فلسفه است و از آنجا که حکمت نیز بنا به عقیده الهیون درجه متعالی فلسفه است. بنابر این حکمت هم با منطق سر و کار دارد و همچنان که میدانیم یکی از مباحث مهم منطق مبحث «تعریف» است و چنانچه از قبل اشاره شد تعاریف در بیان چگونگی و چیستی مفاهیم اساسی حیات انسان و صفات و معیارهای اخلاقی در این لوح مبارک نقش اساسی دارند و هیکل مبارک در مورد هر مفهومی و هر صفتی تعریفی را بیان فرموده اند که دربردارنده تمام خصوصیات آن مفهوم و صفت است و مجموعه این خصوصیات است که با هم و بتمامه این تعریف را تشکیل میدهند و سازمان میبخشند، بطوری که بدون ذکر هر یک از این خصوصیات تعریف مربوطه ناتمام و ناقص میماند. باید گفت که یکی از ویژگی‌های این تعاریف سادگی و ایجاز است که فی الحقیقه اعجاز آنها نیز به شمار میرود.

البته جنبه‌های دیگری از منطق و نظم در رابطه با حکمت در این لوح مبارک وجود دارند و تا آنجا که نگارنده به آنها پی برده است در ادامه این مقاله مورد توجه قرار خواهند گرفت.

نکته دیگری که در اینجا شایان توجه است آنست که تعاریف مذکور متضمن و مستلزم انجام اعمالی است برای آنکه آن معیارها و اصول اخلاقی و صفات متحقق گردند و عینیت یابند. بنابر این، تعاریف بیان شده در این لوح مبارک؛ بیشتر متوجه به اخلاق عملی بوده و کمتر معطوف به جنبه‌های نظری اخلاق و نظریه پردازی در این زمینه

است و همان گونه که ذکر شد انجام مجموعه ای از این اعمال توسط بندگان است که تعاریف را شکل می‌دهند و معنا می‌بخشند و وجود خارجی آنها را تحقق می‌بخشند. چنانچه از قبل هم یاد شد بعضی از فرازهای این لوح (یعنی ۱۲ فراز) تحت عنوان «رأس» و ۱۰ فراز آن تحت عنوان «اصل» بیان گردیده اند. درباره این دو عنوان میتوان گفت که اگر هر یک از فضائل اخلاقی را مانند یک ساختمان و بنا در نظر بگیریم این ساختمان بر روی پایه ای بنا گردیده که آن را اصل مینامیم. بنابر این میتوانیم بگوئیم آنجا که جمال قدم از اصل سخن میگویند در واقع آنچه را که آن فضیلت و مفهوم بر آن بنا شده است را تعریف و توصیف میفرمایند و آنجا که سخن از رأس بمیان میآید منظور آن حضرت بالاترین نقطه این بنا و ذروه علیاء و نقطه اوج آنست، همچنان که معماران لبه بام را که بالاترین نقطه بنا است «شرفی» مینامند. بنابر این میتوان گفت که منظور از رأس در بعضی از فرازهای این لوح مبارک بالاترین درجه تحقق هر یک از فضائل اخلاقی و تارک آن است. مثلاً آنجا که هیکل مبارک از «رأس الایمان» سخن میگویند بالاترین درجه و اوج «ایمان» تعریف و توصیف و بیان شده است و معطوف به این نقطه اوج است. اما اگر بخواهیم «اصل الایمان» را بجای رأس الایمان تعریف و توصیف کنیم شاید تعریف لااقل اندک متفاوتتری را برای آن بیان بنمائیم، چرا که در اینجا باید در تعریف و توصیف «اصل» در پی مفاهیمی باشیم که اساس و پی ایمان بر آنان بنا میگردد و هرچند که در یک بنا اصل و رأس با هم رابطه دارند اما بنظر نگارنده چنین میرسد که در این لوح مبارک منظور از ذکر این دو کلمه تنوع در کلام نبوده است و در عنوان هر فرازی مقصودی منظور نظر الهی بوده است.

مطلب مهم دیگری که در این اثر جلب نظر مینماید ساختار و شاکله کلی آن و نظمی منطقی است که در این ساختار وجود دارد. در رابطه با این مطلب ملاحظه میکنیم که مطلع این لوح مبارک با عنوان «اصل کل الخیر» آغاز میشود و از آنجا که همه ارزشها و فضائل اخلاقی متوجه به خیر بوده و بر آن نهاده شده اند بنابر این جمال ابهی در ابتدا این پایه را بنا مینهند و این پی را میریزند. اما فراز بعدی تحت عنوان «اصل الحکمه» بیان شده است. میدانیم که در مناجاتی جمال قدم میفرماید: **الهی الهی سراج امرت را بدهن حکمت برافروختی.** لذا برای برافروختن سراج دین ابتدا باید دهن حکمت را آماده نمود و ملاحظه میکنیم که در این لوح تعریف حکمت قبل از دین آمده است، یعنی بعد از «خیر» "دهن حکمت" فراهم میگردد و پس از آن اساس "دین" پایه گذاری شده و بعد از دین "اصل العزه" بنا نهاده میشود که چون به تعریف "عزت" و اساس آن در این لوح مبارک توجه نمائیم ملاحظه میکنیم که این تعریف بر روی حصن حصین دین بنا شده است، چرا که عزت در گرو اکتفاء به "قدر" است و قدر بنابر آنچه که در لوح رحمت بیان گردیده همان حدود الهی و شریعت ربانی است و از طرف دیگر زمانی که در انسان "عزت نفس" وجود نداشته باشد هیچ یک از ارزشهای اخلاقی دیگر نمیتوانند در او بوجود آیند، چرا که عزت، شاکله و ساختار اخلاقی انسان را تشکیل میدهد و انسان ذلیل و زبون و فرو ریخته هرگز نمیتواند حقیقت ارزشهای اخلاقی را ظاهر نماید. مثلاً محبتی و

یا صداقتی که از روی ترس و زبونی و درماندگی اظهار شود چه اهمیت و ارزشی میتواند داشته باشد؟

در ساختار کلی این لوح ملاحظه میکنیم که بعد از تعریف مفاهیم اساسی حیات انسان یعنی "خیر" و "حکمت" و "دین" و "عزت"؛ جمال قدم به تعریف و توصیف منشاء وجود و همه ارزشهای اخلاقی یعنی "حب" میپردازند و "اصل الحب" را تعریف میفرمایند و بعد از آن و در ادامه این لوح مبارک سایر ارزشها و معیارهای اخلاقی را توصیف مینمایند و در انتها بعد از بنای این کاخ پرشکوه اخلاق؛ بر بام و راس آن "انصاف" را مینشانند و در این باره میفرمایند "رأس کل ما اذکرناه لک هو الانصاف...". یعنی بالاتر از آنچه که برای شما "در این لوح" ذکر نمودیم "انصاف" است و بدین ترتیب است که این بنای پرشکوه را اكمال مینمایند و اتمام میفرمایند.

جملات پایانی این لوح مبارک در ذکر بیان ماهیت بینشی این منشور بزرگ اخلاقی امر مبارک است که چنانچه از قبل هم یاد شد از آن بعنوان کلمات حکمت یاد میفرمایند و در واقع با این توضیح؛ سبک و استیل بنای این کاخ پرشکوه را نشان میدهند و معرفی میفرمایند.

در اینجا باید گفت که توجه به ساختار این لوح مبارک میتواند ما را به نظام ارزشها در این امر مبارک رهنمون سازد و از این جهت توجه به این ساختار وشاکله بسیار اهمیت دارد و شایان تحقیق و تدقیق بیشتر است.

جنبه مهم دیگری را که میتوان در باره این لوح مبارک در نظر داشت رابطه ای است که فرازهای این لوح و یا اجزاء این بنا با هم دارند.

نکته اول در این رابطه آنست که در بعضی از فرازها و قسمتهای این لوح مبارک مفاهیم متضادی بیان گردیده اند که بعضی از جمله ارزشها و بعضی دیگر در زمره ضد ارزشها هستند مانند "اصل کل الخیر و اصل کل الشر" و یا "اصل العزه و رأس الذله" و همچنین "رأس الايمان و رأس الکفر" و نیز "رأس التجاره و اصل الخسران".

شاید ابتدا بنظر ما چنین برسد که بیان فضائل و ارزشها برای تخلق به اخلاق بهائی بتنهائی کافی و وافی بود و دیگر نیازی به ذکر رذائل و ضد ارزشها نباشد و این پرسش پیش بیاید که مقصود هیکل مبارک از ذکر این رذائل و توصیف و تعریف آنها چیست؟ شاید بتوان برای پاسخگویی به این پرسش ذکری از قسمتی از آیه شریفه قرآن که در آثار بهائی هم در موارد متعدد از آن یاد شده نمود که می فرماید "هو الحق و ما بعد الحق الا الضلال" یعنی آن حق است و بعد از حق چیزی جز گمراهی نیست.

در این رابطه میتوان گفت که در این منشور اخلاقی آنجا که ذکر فضائل گردیده سخن از "حق" و حقیقت بمیان آمده و هر جا که از رذائل یاد شده "و ما بعد الحق الا الضلال" مقصود و منظور هیکل مبارک بوده و این بجهت حصول یقین حقیقی در قلوب مؤمنین است.

در اینجا بی مناسبت نیست که به این نظریه در "منطق" اشاره گردد که یقین حقیقی تنها آن نیست که انسان به صحت قضیه ای یقین حاصل کند "اهل منطق این یقین را یقین عام نامیده اند". بلکه به همراه آن، این یقین هم باید حاصل شود که اثبات خلاف آن قضیه هم



محال است و نمیتواند تحقق یابد. بنابر این تأکید حق بر تعریف رذائل و رد آنها در جهت اثبات فضائل و ایجاد یقین حقیقی نسبت به آنها است.

این معنا را میتوان بتهنایی در متن بعضی از فرازها و قسمتهای این لوح نیز ادراک نمود و دید. مثلاً در توضیح درباره "اصل الشر" ملاحظه میکنیم که حق میفرماید "هی خروج عن ظل الرحمن و الدخول فی ظل الشیطان." شاید بتوان گفت که در توضیح این اصل همان بیان خروج عن ظل الرحمن یعنی بیرون رفتن از سایه خداوند کفایت مینمود و مطلب را میرساند، ولی در اینجا حق تأکید میفرماید که بیرون رفتن از زیر سایه خداوند لاجرم وارد شدن در سایه شیطان است و مفهوم همان آیه مذکور را بیاد میآورد که بعد از حق چیزی جز گمراهی نیست.

مطلب دیگری که درباره اوصاف کلی این لوح مبارک میتوان بیان نمود قرابت و نزدیکی و همخوانی و مطابقت و در هم تنیدگی مفاهیمی است که در قسمتهای مختلف این اثر بیان گردیده (بر خلاف مورد قبل که موارد متضاد بیان شده اند) که البته این قرابت و نزدیکی از نظر مفاهیم مابین صفات اخلاقی ناشی از منبع و مصدر مشترک آنها است.

مثلاً در فرازها و قسمتهایی از این لوح مانند "رأس التوکل" و "راس الانقطاع" چنین قرابت و نزدیکی مفهومی را ملاحظه میکنیم. در تعریف و توصیف رأس التوکل، حق میفرماید: "هو اقتراف العبد و اکتسابه فی الدنيا و اعتصامه بالله و انحصار النظر الی فضل مولاه اذ الیه یرجع الامور العبد فی منقلبه و مثواه." در مورد معنی این قسمت از بیانات مبارکه میتوان گفت که توکل بمعنی واگذاری امور خود به دیگری و باصطلاح معمول وکیل گرفتن فردی برای انجام امری و تفویض آن امر به او است و البته لازمه تفویض که خود لازمه توکل است "انقطاع" است، مخصوصاً آنجا که بقول رایج، این وکالت، وکالت تام بلا عزل باشد. در تعریف و توصیف "توکل" حق میفرماید: "آن اقتراف بنده و اکتساب او است، یعنی پرداختن به کسب و کار و سپس چنگ زدن به دامن پروردگار و حصر نظر در فضل خداوند است."، (یعنی آنکه فقط به او نظر داشته باشد و نه به هیچ کس دیگر). و سپس میفرماید در حالی که یا هنگامی که امور بنده به خداوند راجع است چه در آرامش و سکون و چه در ناآرامی و انقلاب. نکته قابل تأمل در اینجا آنست که این توکل در همه حالات باید در انسان متجلی باشد، در حالی که ما بندگان معمولاً توکل را مربوط به اوضاع و احوالی میدانیم که در آنها ناآرامی و خطر و ریسک وجود دارد و معمولاً در لحظات بحرانی به یاد توکل میافتیم.

درباره رأس الانقطاع جمال قدم میفرماید "هو التوجه الی شطرالله و الورود علیه و النظر الیه و الشهاده بین یدیه" یعنی انقطاع عبارت است از "توجه" به آستان و شطر الهی و "ورود" بر آن و "نظر" نمودن بسوی او و "شهادت" دادن و گواهی دادن به او است تحت اراده او، که البته در بعضی از مواقع این شهادت با نثار خون و جان تحقق میابد. در این

بیان مبارک توجه و ورود و نظر و شهادت مراحل مختلفی هستند که انسان را به اوج انقطاع میرساند و در اینجا هم حصر نظر در خداوند مدّ نظر است و میبینیم که این مفهوم توکل تا چه اندازه به معنای انقطاع نزدیک است، مخصوصاً آنجا که حصر نظر به فضل مولا مطرح میشود و این حصر نظر لازمه اش روی برگرداندن از هر چیزی، یعنی انقطاع از ما سوی الله، است.

نکته قابل توجه دیگری را که میتوان درباره اوصاف کلی این لوح مبارک بیان نمود آن است که در بعضی از فرازها و قسمت‌های آن مراحل مختلف تحقق یک صفت و فضیلت اخلاقی و یا درجات آن نام برده شده و به آن توجه شده است. مثلاً در مورد تقوی بعنوان اساس و اصل حکمت، همان گونه که قبلاً هم ذکر شد مراتب خشیت و خوف و وجل ذکر گردیده، و یا مثلاً در تعریف "رأس الهمه" مراتب آن بعنوان مراحل انفاق بر نفس خود و سپس بر خانواده و خویشان خود و بعد از آن بر برادران دینی خود نام برده شده و بنظر میرسد که در این گونه از موارد، مراحل و درجات رسیدن به اوج هر فضیلتی ذکر گردیده اند و مورد توجه قرار گرفته اند و این خصیصه را بعنوان یکی از خصوصیات کلی این لوح مبارک میتوان نام برد و هر شخص منصفی میتواند با مقایسه خود با این درجات دریابد که در چه مرحله ای از متصف شدن به صفات متعالی اخلاقی قرار دارد.

مطلب مهم دیگری را که میتوان بعنوان اوصاف کلی این منشور اخلاقی بهائی بیان داشت آنست که از آنجا که در آثار مبارکه تعالیم این امر اقوم به "دریاق اعظم" یعنی قویترین پادزهر تشبیه شده است، همچنین تعالیم و معیارهای اخلاقی امر بهائی هم متوجه به امراض اخلاقی بشر در گذشته و حال و مسبوق به سوابق اپیدمی و انتشار این بیماریهای مزمن میباشد و در این لوح مبارک هم میتوان این توجه و رابطه را بخوبی و وضوح مشاهده نمود و نمونه‌هایی را برای آن ذکر کرد.

از جمله در تعریف "رأس الایمان" و "اصل الذکر" بصورت مشخص‌تر به یکی از بیماری‌های مزمن وشایع (که باید آن را ام الامراض نامید) بین پیروان ادیان الهی و مخصوصاً مردمانی که حضرت بهاءالله در میان آنان ظهور نمودند توجه شده است، و آن تظاهر به ایمان، زهد ریائی، و مقدس نمائی، و مقدس مآبی است، و این زهد ریائی یا بصورت بیان مطالبی زیبا و موجه و دلفریب اما عدم عمل به آنها و یا بصورت خواندن اوراد و اذکار مخصوصاً در اسواق و مرآی ناس و عدم توجه به مفاهیم این اذکار و رفتار بر مبنای آنها، خود را نشان میدهد. بیان مطالبی با مفاهیمی متعالی توسط رهبران مذهبی در مجالس و عظ و خواندن اذکار و اوراد در مجالس اهل شریعت و طریقت بدون توجه به مفاهیم آنها و عمل مطابق این بیانات و اذکار از نمونه‌های بارز این بیماری مزمن اخلاقی است و حق اراده نموده است که این بیماری‌های کهنه و مزمن بکلی ریشه‌کن شوند تا پیروان این آئین و مردم روی زمین هم به آنچه که پیشینیان به آن مبتلا شده اند گرفتار نگردند.

در اینجا بی مناسبت نیست این نکته ذکر گردد که تزویر و ریا متأسفانه از بیماریهای دیرپای اخلاقی جامعه ایرانی هم بوده است و عرفاء و حکم و شعرای آزاد اندیش هم از پیش به آن اشاره کرده اند و در اینجا تنها بعنوان نمونه به این بیت از حافظ میتوان اشاره نمود که میگوید:

در میخانه بیستند خدایا میسند      که در خانه تزویر و ریا بکشایند.

و یا آنکه میفرماید:

می خور که شیخ و حافظ و مفتی و محتسب      چون نیک بنگری همه تزویر میکنند.

نکته ای را که در اینجا باید به آن اشاره نمود آن است که علاوه بر این لوح در سایر آثار مبارکه هم بتصریح این زهد ریائی تقبیح گردیده است و در این رابطه میتوانیم بیان جمال قدم را بیاد آوریم که میفرماید "ای بگم اصحاب نار باش و اهل ریا مباش. کافر باش و ماکر مباش. در میکرده ساکن شو و در کوچۀ تزویر و ریا مرو ... " (ادعیه محبوب، ص ۳۹۵). همچنین این بیان مشهور را بخاطر آوریم که میفرماید "راست گو و کفر گو بهتر از آنست که کلمۀ ایمان بر زبان رانی و دروغ گوئی" و حق در این بیان نیز به ایمان دروغین اشاره میفرماید.

باز گردیم به لوح مبارک رئوس و به این بیان مبارک که میفرمایند "رأس الایمان هو نقل فی القول و تکثر فی العمل و من کان اقواله ازید من اعماله فاعلموا عدمه خیر من وجوده و فناه احسن من بقائه." یعنی اوج ایمان و رأس آن کم کردن از گفتن و بیشتر عمل نمودن است و کسی که گفتارش بیشتر از عملش باشد پس بدانید که نبود او بهتر از بودنش و از بین رفتن او پسندیدتر از ماندگاری او است.

براستی چرا جمال ابهی تا این حد از این گونه افراد که حرفشان بیشتر از عملشان است اظهار نارضائی میکنند، بطوری که عدم آنها را بهتر از وجودشان میدانند؟

در این باره میتوان گفت که این گونه روشها از جانب این چنین کسانی که اغلب داعیه رهبری دینی هم داشته اند و مورد قبول بسیاری از مردم هم بوده اند علاوه بر آنکه مصداق بارز تزویر و ریا و دین‌فروشی است از آنجا که آنچه را که بیشتر میگویند کمتر انجام میدهند و یا اصلاً انجام نمیدهند به باور و ایمان دیگران هم نه تنها لطمه میزنند بلکه آن را میمیرانند و گناه قتل ایمان دیگران، بفرموده حق به مراتب بزرگتر از قتل و کشتن جسم آنها است و مرگ روحانی فاجعه‌بارتر از مرگ جسمانی (لوح رحمت)، چرا که دین باوران وقتی که در کنار گفتار خوب کرداری را نمی‌بینند بتدریج این باور در ذهن ایشان تقویت میشود و نهایتاً ملکه ذهن آنان میگردد که این اقوال باید نهایتاً در حد همان حرف باقی بمانند و در نتیجه ایمان حقیقی یعنی ایمان به عمل در وجود ایشان میمیرد و باید گفت

که یکی از عوامل اساسی احتجاب خلق از حق همین مسأله است و بخاطر همین است که در امر مبارک بر اعمال نیک در برابر گفتار نیک تأکید اکید شده است و البته در اینجا باید گفت حساب کسانی که میگویند و بر خلاف آن رفتار میکنند یعنی امر به معروف مینمایند و مرتکب فحشا میشوند حسابی جدا است، چرا که حق از آنها ابراز برائت میکند و این نفوس را "لیس منی" خطاب مینماید.

اما دربارهٔ اساسی که خواندن اذکار باید بر آن استوار گردد این بیان را در لوح رئوس زیارت میکنیم: "اصل الذکر هو قیام علی المذکور و النسیان عن ورائه" یعنی اساس ذکر گفتن قیام و بپا خاستن برای اجرا و عمل به آن بر مبنای آن حقیقتی است که ذکر شده است و بر زبان آمده است، فراموش نمودن آنچه که غیر از آن ذکر است، یعنی تمرکز فکری و عملی بر اذکاری که بر زبان میآیند.

میدانیم که خواندن اذکار و اوراد در شریعت و شاید بتوان گفت بیشتر در طریقت مرسوم و تکرار بسیار آن علامت زهد و ورع فراوان بوده است، بنحوی که در اسواق و معابر هم انجام میپذیرفته و میدانیم که در این امر مبارک خواندن اذکار در اسواق منع شده است، هم از جنبهٔ نامطلوب بودن این عمل از جهت تظاهر به زهد و هم بخاطر آنکه خواندن اذکار باید در حالت حضور قلب باشد، که این حالت در هیاهو و همهمهٔ کوچه و بازار به ندرت امکان دارد که تحقق یابد.

اما همچنان که ذکر شد آنچه که از گفتن اذکار مقصود و مورد نظر حق است قیام بر مذکور یعنی عمل نمودن بر مبنای آنچه که ذکر شده است و حصر نظر در آن و فراموش نمودن غیر آن است و بطور خلاصه تمرکز بر آن. معمولاً اذکار، ذکر محامد و نعوط و صفات حق جل جلاله است که در عالم ناسوت تجلی یافته است و یک تعبیر از بیان مبارک آنست که با خواندن اذکار ما هم به این صفات متصف شویم و غیر آن را فراموش نمائیم. مثلاً زمانی که ما ذکر الله ابهی را تلاوت میکنیم، غایت قصوای ما آن باید باشد که جلوه‌های حق را در عالم خلق بروشنی و وضوح ببینیم و جز او هیچ چیز دیگر را مشاهده ننمائیم و حال آن عارف را داشته باشیم که هرچه مینگریست جز خدا را نمیدید و از طرفی سعی نمائیم همهٔ آن روشنی و صفای الهی را که در عالم انسانی تجلی نموده است در خود متجلی کنیم. و یا هنگامی که میگوئیم "هو حسبی و حسب کل الشیء و کفی بالله حسیباً" جز حق را مد نظر نداشته باشیم، حصر نظر به فضل او داشته باشیم و خداوند بسیار حسابرس را برای خود کافی بدانیم.

در مورد "قیام بر مذکور" این معنا را میتوانیم در ذکر "هل من مفرج غیر الله" نیز بیابیم. آنجا که میفرماید "و کل بامرہ قائمون" اشاره به آن دارد که باید بر آنچه که ذکر میشود قیام نمود.

و بدیهی است چنانچه بر مبنای ادکار، رفتار نگردد این ادکار و اوراد خالی از هرگونه معنا و فایده ای خواهند بود.

مطلب مهم دیگری را که میتوان درباره خصوصیات و اوصاف کلی این لوح مبارک ذکر نمود آنست که همچنان که بسیاری از حقایق مودوعه و مندرج در دیگر آثار مبارکه با آنچه که در اذهان و افواه ناس و بعضی از پیروان ادیان گذشته وجود دارد مغایر بلکه مخالف است، مانند تفسیر سوره والشمس که جمال قدم مفاد آن را مغایر با تفاسیر ۱۴۰۰ سال گذشته میدانند. در این اثر و در رابطه با تعاریف مربوط به معیارهای اخلاق بهائی هم این چنین است و ما میتوانیم این مغایرت بلکه مخالفت را بروشنی ملاحظه نماییم.

بعنوان مثال عاقبت‌طلبی در نزد بسیاری از نفوس تنها عبارت از پرهیز از مخاطرات و دوری از مهالک و جان به در بردن از حوادث و ماجراها، آن هم برای رسیدن به آرزوهای خود و تأمین منافع دنیوی است، و عاقبت خوب هم تنها در رسیدن به خواسته های این جهانی منحصر و خلاصه میگردد. برای رسیدن به چنین عاقبتی در برابر بسیاری از حوادث و ماجراها باید سکوت نمود و دم نزد، چرا که دم زدن ممکن است که خطر در پی داشته باشد و عواقب آن دامن ما را بگیرد و همچنین باید از مهالک و ماجراها خود را کنار کشید و انزوا اختیار نمود و عاقبت‌طلبی در نزد بسیاری از مردم زمانه ما چنین معنا و مفهومی را دارد.

اما در این منشور اخلاقی بهائی عاقبت معنائی دیگر دارد و آنجا که حضرت بهاءالله میفرماید "اصل العافیه هی الصمت و النظر الی العاقبه و الانزواء عن البریه" منظور از "عاقبت" و "سکوت" و "عاقبت" و "انزواء عن البریه" نه همان است که در اذهان و افواه بسیاری از مردمان جهان وجود دارد. چرا که اگر چنین بود حضرتش بلا را در راه خدا قبول نمینمود تا چه رسد به آنکه فرمود "به دعا بلا را طالبیم"، و یا آنکه در مهالک انزوا اختیار میکرد و نمیفرمود "فرار اختیار نکنیم و به دفع اغیار نپردازیم"، و یا آنکه در مقابل زورگویان و ظالمان ارض سکوت اختیار مینمود و بانگ بر نمی آورد که "ای ظالمان ارض از ظلم دست خود را کوتاه نمائید که قسم یاد نمودم تا از ظلم احدی نگذرم" و آن خطابات مهیمن را در الواح ملوک و سلاطین خطاب به رؤسا و زورمندان جهان نمیفرمود. زندگی پر از راحتی و نعمت خود را ترک نمیکرد و خود و عائله خویش را متجاوز از چهل سال در معرض مهالک و بلایای لاتحصی قرار نمیداد و نمیفرمود "قد خلق البهائ للبلاء". بنابر این باید گفت که کلمات مذکور معانی دیگری غیر از آنچه بسیاری از خلائق منظور نظرشان است دارند. دراین بیان مبارک "صمت" بمعنی سکوت است و در اینجا منظور سکوت در برابر اراده خداوند و قضای الهی است و در این باره در مناجاتی چه زیبا فرموده است حضرت عبداللها که "ای بنده خموش باش که در کار الهی جای سخن و دم زدن و چون و چرا نیست ..."

در این باره عرفاء هم گفته اند که سکوت بر دو نوع است، سکوت تکوینی و سکوت تعبدی. اولی را انسان با تفکر میپذیرد و دومی را با تعبد و بدون چون و چرا پیشه خود میسازد و این سکوت بمعنی همان تسلیم و رضا در برابر اراده خداوند است.

اما در باره معنی عبارت "النظر الی العاقبته" میتوان گفت که البته نظر کار اهل نظر است، یعنی کسانی که بصر معنوی یعنی بصیرت و چشم دل دارند. اما منظور از عاقبت و یا مال چیست؟ از قبل گفته شده است که "العاقبه للمتقین" یعنی عاقبت حقیقی برای متقین و کسانی که ترس از خدا را دارند هست و نه غیر آنان و در کتاب مستطاب اقدس در این باره حق میفرماید "... لا تحرموا انفسکم عن هذا المال الذی کان امل مقربین فی ازل الازال" (ص ۳۲). بر مبنای این بیان مبارک، مال یا عاقبت آن چیزی است که آرزوی مقربین درگاه الهی در همیشه اوقات است و حق میفرماید که خود را از این عاقبت محروم نسازید. و نیز میدانیم که در آثار بهائی عاقبت خیر به حسن ختام و حسن ختام، با قلبی سرشار از ایمان از این جهان رفتن است.

اما منظور از "الانزواء عن البریه" در بیان مذکور چیست؟ بدیهی است که منظور اصلی از انزواء همان طور که بسیاری از مردم میاندیشند، دوری گزیدن از خطرات به منظور حفظ منافع مادی و یا دوری گزیدن از مردم نیست. هرچند که حفظ جان و مال بر طبق اراده الهی خوب و مستحسن است اما همان گونه که میدانیم آرزوی مقربین، در صورت لزوم، فدای جان و مال در سبیل امر الهی است. ضمناً دوری گزیدن از مردم و عزلت چنانچه روش بعضی از اهل تصوف بوده است در این امر مبارک منع شده است. بنابر این در این بیان مبارک "انزوا" و دوری گزیدن، راجع میگردد به آنچه که غیر حق و ماسوای او هست.

بنابر آنچه که ذکر شد میبینیم و ملاحظه میکنیم که در این بیان مبارک معنی "عاقبت" حقیقی و عاقبت طلبی با آنچه که در تصور بسیاری از مردمان وجود دارد به کلی متفاوت است و در اینجا عاقبت طلبی عبارت از خطر کردن و تحمل بلا در راه خدا و حق و حقیقت و نثار جان و مال و فدا نمودن آرزوها و آمال در سبیل الهی است، امری که آرزوی مقربین و عاقبتی خوش برای ایشان است.

در رابطه با مغایر بودن، بلکه مخالف بودن، معیارهای اخلاقی بسیاری از مردم جهان با آنچه که بعنوان معیارهای اخلاق بهائی در این لوح آمده است میتوان مثالهای دیگری را ذکر نمود.

و صفاتی چون قدرت و شجاعت را مثال آورد و به این مطلب اشاره نمود که در دنیای کنونی و در عصر و آرونگی ارزشها، مفهوم قدرت و شجاعت عبارت از تندوی و خشونت در رفتار و غلبه و تفوق بر دیگران و ستاندن آنچه ناحق است با زور و جبر از ضعیفان. اما در معیارهای اخلاق بهائی همچنان که در این منشور اخلاقی ذکر گردیده تعریف

قدرت و شجاعت به معنایی دیگر است و حق در این باره میفرماید "رأس القدرة و الشجاعة هي اعلاء كلمة الله والاستقامة على حبه".

ملاحظه میکنیم که چنین توصیفی از قدرت و شجاعت با آنچه که در نزد خلق است بکلی متفاوت میباشد. در این تعریف قدرت و شجاعت عبارت است از بلند کردن ندای حق و پایداری بر محبت و دوستی او است، یعنی بر مبنای این معیار باید همواره ذکر حق را نمود و از حق دفاع کرد و همیشه محبت او را در دل داشت و در اینجا قدرت و شجاعت با دو مفهوم دیگر یعنی محبت و حق پیوند میخورد. حضرت بهاءالله درباره رابطه شجاعت و اعلاء کلمة الله در بیانی چنین میفرماید "نزد بزرگان مرا یاد نمایند و نهراسید".

یکی دیگر از علائم قدرت و شجاعت، غلبه و تسلط ناحق بر دیگران و تفوق و برتری بر مردمان است. اما در معیارهای اخلاق بهائی از طرفی برتری جوئی و تفوق، کلاً نشانه غفلت است و این امر به غافلترین عباد نسبت داده شده است و از طرف دیگر بهتری و برتری باعث خرابی و دمار عالم است و حق در این باره میفرماید "... بهتری و برتری که به میان آمد دنیا خراب شد ... " (لوح اتحاد، ادعیه حضرت محبوب)

در نظر بسیاری از مردمان محبت و بخصوص نرمش علامت ضعف و ترس است، اما در اخلاق بهائی محبتی که از حب الهی سرچشمه میگیرد، منقبت و شرفی است که هرگز در قلب انسان ترسو جای نمیگیرد (نقل از چهار وادی) و در اینجا محبت از سر ترس و زبونی معنایی ندارد و محبت حق که منشاء همه عشقها است همیشه با قدرت و شجاعت ملازم و همراه است.

در رابطه با معنای متضاد قدرت و شجاعت یعنی "ترس" میتوان بیان نمود که در امر بهائی ترس به معنی تقوی، تنها در رابطه با خدا قابل تصور است و در این باره در بیانی مظهر امر الهی چنین میفرماید "... و من لم يخف الله اخافه الله من كل شئ و من خاف الله يخاف منه كل شيء" (چهار وادی) یعنی کسی که هرگز از خداوند نمیترسد، خداوند او را از همه چیز میترساند، یعنی آنکه او از همه میترسد و کسی که از خدا میترسد همه از او میترسند. بنابر این بیان مبارک تنها ترس از خدا است که با خود شجاعت و قدرت به همراه دارد و همچنان که از قبل ذکر شد خشیت الله متعالی ترین درجه تقوی یا ترس از خدا است که همراه با حب الهی میباشد و در اینجا هم مفاهیم قدرت و شجاعت با مفهوم حب الهی پیوند میخورند و یکی میشوند.

درباره مغایرت دیدگاههای خلق نسبت به ارزشهای اخلاقی با آنچه که منظور نظر حق است میتوان مثالهای متعدد بیان نمود. از جمله در مورد مفهوم عزت در این لوح مبارک حق میفرماید "اصل العزه هي قناعه العبد بما رزق به و الاكتفاء به ما قدر له" یعنی اساس عزت قناعت (بسندگی همراه با احساس سیری) بنده است نسبت به آنچه که رزق و روزی

او است و اکتفا کردن به آنچه که برای او مقدر شده است، یعنی آنچه را که حق برای او مقدر داشته کافی دانسته و کاستی در آن نبیند. در حالی که از آنجا که خلق معنای درست و حقیقی قناعت نسبت به روزی و کفایت نسبت به مقدرات را نمیدانند برعکس عزت را در زیادهخواهی و بهره‌برداری بیشتر از نعم دنیوی میدانند. جمال قدم در بیانی دیگر به این تناقض میان دیدگاه‌های خلق و آنچه که منظور نظر حق است اشاره نموده و در رابطه با آنچه که در سبیل الهی برای ایشان مقدر گردیده خطاب به صدر اعظم عثمانی میفرماید "این ذلت فخر عزت‌ها است". همچنان که ذکر شد در این باره مثالهای بسیاری را میتوان بیان نمود که در اینجا رعایت اختصار میشود و به همین معبود اکتفاء میگردد.

پایان بخش این لوح مبارک که در عین حال سرلوحه مطالب آن هم هست و تحت عنوان «رأس کل ما اذکرناه» بیان گردیده تعریف و توصیف بسیار مهم جمال قدم است درباره انصاف و حضرت بهاءالله پس از اتمام این کاخ با شکوه اخلاق، بر رأس و بالاترین جایگاه آن انصاف را مینشانند و قرار میدهند و در ادامه و در تعریف و توصیف آن میفرمایند "هو خروج العبد عن الوهم و التقليد و التفرس فی مظاهر الصنع بنظر التوحید و المشاهده فی کل الامور ببصر الحدید" یعنی انصاف عبارت است از بیرون رفتن از وهم و پیروی کورکورانه و جستجوی توأم با دقت زیاد در آنچه که آفریده شده و مشاهده امور است با دیده تیزبین و بصر حدید.

همچنانکه از قبل هم ذکر شد تعاریف حضرت بهاءالله درباره مفاهیم اساسی حیات انسانی و صفات و فضائل اخلاقی در بردارنده توصیفاتی است که مجموعه آنها و نه هر یک به تنهایی، آن تعریف را شکل میدهند و سازمان میبخشند. مثلاً در تعریف آن حضرت درباره انصاف، چهار اتفاق باید باتفاق رخ دهند: اول خروج از توهم، دوم ترک تقلید، سوم جستجوی دقیق و با فراست در همه موجودات با نظر توحید، و چهارم مشاهده همه امور به بصر حدید — درباره هر یک از این موارد چهار گانه در آثار مبارکه توضیحات مفصلی داده شده که در این مقاله بنحو مختصر درباره هر یک مطالبی بعنوان نمونه ذکر خواهند گردید. اما قبل از اینکه درباره این موارد چهارگانه توضیحاتی ارائه گردند شاید لازم باشد به این پرسش پاسخی داده شود که چرا جمال ابهی انصاف را بر رأس این بنای شکوهمند اخلاق نشانده اند و برای آن چنان شرفی قائل شده اند که آن را "شرفی" این کاخ قرار داده اند؟

شاید بتوان پاسخ این پرسش را چنین داد که عمل بر مبنای هر یک از اصول و رئوس که در این لوح مبارک ذکر گردیده و تعریف و توصیف شده است مستلزم شناخت واقعی این معیارها و معرفت حقیقی به آنها است و اولین شرط برای رسیدن به معرفت حقیقی، داشتن انصاف است و در آثار متعدد بر این مطلب تأکید گردیده که طالب حقیقت باید منصف باشد. همچنین در مقایسه و موازنه ای که هر یک از ما باید بین احوالات خود و آنچه که موازین و معیارهای اخلاق خوانده میشوند انجام دهیم اگر دارای انصاف نباشیم بی تردید



نمی‌توانیم ارزیابی درستی از خویشتن داشته باشیم و منصفانه در مورد خود قضاوت نمائیم، چرا که معرفت حقیقی به هر یک از این موازین مستلزم داشتن انصاف است.

اما همچنان که ذکر شد حصول انصاف مستلزم حصول تمامی این چهار شرط است و شرط اول آن خروج از "وهم" است و وهم، مفهومی است که در مقابل حقیقت و واقعیت قرار می‌گیرد و توهم عبارت از حالتی است که ما چیزی را که وجود ندارد موجود فرض می‌کنیم و یا آنکه آن را در مرتبه و درجه ای از مراتب وجود قرار دهیم که در آن قرار ندارد. در حالت اول بر طبق مثال‌هایی که حضرت عبدالبهاء بیان فرموده اند سراب را آب میبینیم و یا نقطه جواله را دایره مشاهده می‌کنیم و در حالت دوم مثلاً درجه جسد را بالاتر از رتبه روح می‌شماریم و برخلاف تعلیم مبارک در کتاب عهدی، آنچه را که فنا اخذ مینماید لایق اعتناء میدانیم. در این باره بی مناسبت نیست که به خاطره ای اشاره گردد که حضرت بهاء‌الله از دوران کودکی خود در رابطه با خیمه‌شب بازی در جشن ازدواج یکی از اخوان خود بیان فرموده اند و از دیدگاه ارزشی امور این دنیا را به همان نمایش خیمه‌شب بازی تشبیه نموده اند، اموری که گاهی اوقات ما برای آنها درجه و ارزش وجودی زیادی قائل هستیم. بنابر این ما در هر دو حالت دچار توهم می‌گردیم و مصداق این بیان مبارک در لوح احمد می‌شویم که می‌فرماید "لان الناس یمشون فی سبل الوهم ... و فی الواقع در روزگار ما بسیاری از مردمان متوهم هستند و در راه‌های وهم و ظن و گمان گام برمیدارند. توهم، بیماری اختلال در وجودشناسی است و این توهم است که انسان را از انصاف دور می‌سازد.

شرط دومی را که حق برای رسیدن به انصاف و حصول آن ذکر فرموده خروج بندگان از جایگاه تقلید است که در کلمات مکنونه عربی در فرازی با عنوان «احب الاشیاء عندی الانصاف» به این معنا اشاره شده است و در این خصوص حق می‌فرماید که برای حصول انصاف بنده باید بچشم خود ببیند نه بچشم سایر عباد (کلمات مکنونه عربی - ترجمه)

تقلید را پیروی کورکورانه و بدون دلیل و تفکر و تأمل معنی کرده اند و با این معنا در دنیا، هم مقلدین فراوانی در شرق و غرب عالم داریم و هم مراجع تقلید بسیاری. و این مراجع تقلید نه تنها رؤسای ادیان و مذاهب بلکه تعدادی از نظریه‌پردازان و سیاستمداران و هنرمندان و دیگر چهره‌های مشهوری چون قهرمانان ورزشی هستند که حتی جزئیات زندگی‌شان مورد تقلید بسیاری از مردم جهان قرار می‌گیرد و امروز تقلید نه تنها در حوزه مذهب، بلکه در خصوصی‌ترین جنبه‌های زندگی بشر ریشه دوانده است و نمونه بارز آن رایج‌شدن انواع مدها است که در بسیاری از موارد کورکورانه از آنها پیروی میشود. بنابر این میتوان گفت که در دنیای کنونی یکی از شروط رسیدن به انصاف تا حدود بسیاری مفقود است.

سومین شرطی که جمال قدم برای تحقق این امر مبرم یعنی انصاف مقرر فرموده اند، تفرس یعنی جستجوی دقیق و عمیق در هر آنچه که مصنوع پروردگار بوده، یعنی مظاهر صنع او، به نظر "توحید" است.

در باره توحید و مقامات آن اهل عرفان مطالب فراوان بیان داشته اند. در آثار این امر مبارک این مقامات، تحت عناوین "توحید ذات" و "توحید صفات" و "توحید افعال" و "توحید عبادات" ذکر شده اند که بحث درباره آنها در این سخن کوتاه نمیگنجد. اما بنظر میرسد که در این بیان مقصود از توحید، توحید افعال است، یعنی آنچه که آفریده شده فعل خداوند است و اینکه ما باید همه اشیاء را مخلوق خداوند یگانه بدانیم و بخاطر آنکه صنع خدا هستند برای آنها ارزش قائل باشیم و در نگاه به این مظاهر صنع تجلیات صفات حق و نشانه‌ها و آیات وحدت و یگانگی خداوند را مشاهده نمائیم. در آثار بهائی از جمله «هفت وادی» در وادی "توحید" و در کتاب عهدی به این آیه شریفه قرآن اشاره گردیده که در بخشی از آن میفرماید "قل کل من عند الله" (سوره ۴، آیه ۸۷) که عرفاء این آیه را در مرتبه توحید افعال دانسته اند. برای درک بهتر مفهوم «نظر توحید» میتوان به آثار مبارکه ای چون هیاکل التوحید و تفسیر سوره بقره از حضرت رب اعلی و یا «هفت وادی» و «ایقان» و «جواهر التوحید» و «مدینه التوحید» صادره از قلم معجز شیم جمال قدم مراجعه نمود تا حقیقت مطلب بخوبی روشن و عیان گردد.

همچنان که میدانیم همین نگاه با نظر توحید است که بعنوان اساس تحقق وحدت عالم انسانی که محور تعالیم این امر مبارک است قرار میگیرد. اما نکته دقیق در این بیان مبارک آنست که این نظر توحید متوجه به همه مظاهر صنع است و در نتیجه ما باید با همه این مظاهر با انصاف رفتار نماییم و امروز میبینیم که رفتار غیر منصفانه ای که بشر با این مظاهر صنع از جمله محیط زیست خود نموده چه بلایی بر سر او آورده است.

شرط چهارم برای داشتن انصاف بنا بر بیان مبارک، مشاهده کل امور با "بصر حدید" است. باید گفت که "بصر حدید" اصطلاحی قرآنی است و در یکی از آیه‌های قرآن خداوند با اشاره به آن میفرماید "فكشفا عنك غطاءك فبصرک الیوم حدید." (سوره ۵۰، آیه ۲۲).

این اصطلاح در بعضی از آثار مبارکه از جمله «هفت وادی» یاد گردیده و جمال ابهی در وادی استغناء ذکر آن را بمیان آورده و در باره حالات سالک در این وادی چنین میفرماید "در مجاز رمز حقیقت ملاحظه کند و از صفات سر هویت مشاهده نماید، زیرا پرده‌ها را باهی سوخته و حجابها را به نگاهی برداشته ببصر حدید در صنع جدید سیر نماید..."

استغناء را عرفاء رسیدن به خدا یعنی "منعم" میدانند و نه "نعم" و میگویند که کسی که منعم را درک نماید از نعمت‌ها بی نیاز است. در قرآن خداوند در آیه ای در این باره میفرماید "یعنی الله کل من سعته" (سوره نساء، آیه ۱۳۰). در لوحی حضرت عبدالبهاء

درباره این آیه چنین بیان مینمایند که "معنی یوم یعنی الله کل من سعتہ این نیست که متبادر به اذهان است. مقصد اینست که آن کنز بی پایان ظاهر و عیان گردد و کل از آن ثروت طافحه بهره‌مند و مستغنی میشوند، نه اینست که هیچ یک از احباء محتاج دیگری نه..." (مکاتیب، ج ۴، ص ۶۵).

در بیانی دیگر در این باره جمال قدم میفرماید "... شمس کلمه یوم «یعنی الله کلا من سعتہ» از افق سماء دنیا طالع و مشرق مشاهده میشود. مقام این بیان را بشناسید چه که از علیا ثمره شجره قلم اعلی است" (نبذه من تعالیم حضرت بهاءالله، ص ۵۱). از این بیانات مبارک میتوان دریافت که «منعم» در اینجا همان مظهر ظهور است و «بصر حدید» در واقع و در نهایت بکار شناخت و عرفان مظهر ظهور میآید.

خلاصه کلام آنکه کشف غطاء از بصر و برداشته شدن پرده‌ها از چشم دل انسان و داشتن بصر حدید لازمه‌اش ورود به وادی استغناء و متصف شدن به صفاتی است که سالک در این وادی باید به آنها نائل گردد و در اینجا ملاحظه می‌گردد که چه پیوند عمیقی مابین عرفان بهائی و اخلاق در این امر مبارک وجود دارد، بطوری که مبانی این اخلاق را باید در آن عرفان جستجو کرد و مشاهده نمود. اما همچنان که از قبل هم ذکر گردید در این لوح مبارک مطالبی که درون مایه عرفانی دارند در قالب کلمات حکمت و بصورتی که لازمه کلام حکمت‌آمیز است بیان گردیده اند.

حضرت بهاءالله در پایان این لوح مبارک خطاب به مخاطب آن میفرماید "کذالک علمناک و صرفنا لک کلمات الحکمة لتشکر الله ربک فی نفسک و تفتخر بها بین العالمین" یعنی "اینچنین به تو آموختیم کلمات حکمت را و صرف نمودیم برای تو آنها را برای آنکه در نفس خودت سپاسگزار پروردگارت باشی و بین مردم دنیا به آن مفتخر باشی"، افتخاری که برای ما یعنی مخاطبین دیگر این لوح مبارک نیز جاودانه و شکوهمندانه است و بخاطر دریافت چنین هدیه ای آسمانی همیشه باید در آستان آن ساحت ربانی شکرگزار باشیم و دعا نماییم که بتوانیم بر مبنای معیارها و ارزشهائی که در این منشور اخلاقی بهائی به ودیعه گذاشته شده است عامل باشیم و چه مستحسن است که حسن ختام این مقاله مناجاتی باشد از حضرت شوقی ربانی به جهت حصول تائید بمنظور رسیدن به شناخت و معرفت این معیارهای اخلاقی و عمل به موجب آنها.

"ربنا وفقنا علی معرفته امرک العظیم و التخلق بخلق الکریم و سلوک فی منهجک القویم بفضلک القدیم و جودک العمیم انک انت العلیم انک انت الرحمن الرحیم" (بنده آستانش شوقی)